

## خفقانی که این روزها بر گلویم نشسته است

این روزها، هر بار که خبرهای مربوط به ایران را دنبال کرده ام، به جای اکسیژن و هوای تازه، خفقان را استنشاق کرده ام. با وجود اینکه به دور از فضای امنیتی و خفقان برانگیز حاکم بر ایران زندگی می کنم، با وجود اینکه به عنوان یک تبعیدی، ظاهراً در یک کشور امن اروپایی زندگی می کنم، اما بلایا و اتفاقاتی که هر روزه از طرف حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی بر سر توده های زحمتکش ایران آوار می گردد، در فراسوی مرزهای کشور نیز بغض و خفقان را بر گلویم نشانده است.

دستگیری 45 تن از دانشجویان چپ و سوسیالیست، اخبار مربوط به فشار و شکنجه های وارده بر آنها، نگرانی به حق خانواده ها از وضعیت نابسامان فرزندانشان، بی خبری از سرنوشت تعدادی از دانشجویان دستگیر شده از جمله سعید حبیبی، یورش وحشیانه گارد ضد شورش رژیم به کوی دانشگاه تهران و شکستن دست و پای دانشجویان، دستگیری فعالین کارگری، نگرانی از وخامت وضعیت جسمانی محمود صالحی کارگر مبارز و سخنگوی "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری" در زندان سنندج، گسترش اعدام ها در شهرهای مختلف کشور بویژه اعدام متهمین زیر هجده سال از جمله "مکوان مولودزاده"، قتل حسام الدین خدیور ماهیگیر جوان بندر ترکمن توسط نیروهای به اصطلاح حراست دریای جمهوری اسلامی، یورش به مردم ترکمن صحرا، زاهدان، قائم شهر، اهواز و دیگر اجتماعات اعتراضی همراه با به رگبار بستن و کشتار مردم بی دفاع، قطع دست و پا، صدور احکام مرگ به شیوه قرون وسطایی پرتاپ از بلندی، مرگ بیش از 200 تن بر اثر سرما و گاز گرفتگی، آنهم در طول یک هفته و درد آورتر از همه، قتل ابراهیم لطف الهی، دانشجوی 27 ساله رشته حقوق دانشگاه پیام نور سنندج در زیر بازجویی و شکنجه و ده ها و صدها جنایات دیگر از این دست، از جمله خبرهای هر روز و هر ساعتی هستند که به یمن تارنماهای خبری به سرعت از داخل کشور به فراسوی مرزها می رسند.

ابراهیم لطف الهی، دانشجوی ترم 5 دانشگاه پیام نور، به دستور شعبه سوم بازپرسی سنندج، بعد از خروج از جلسه امتحان در روز یکشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۸۶ بازداشت و به بازداشتگاه اداره اطلاعات سنندج منتقل می شود. خانواده وی روز چهارشنبه همان هفته موفق به دیدار با وی می شوند. اما از آن تاریخ به بعد علیرغم پیگیری ها و مراجعات مکرر خانواده او به نهادهای ذیربط، از مکان نگهداری و دلیل بازداشت وی هیچ اطلاعی به خانواده اش داده نمی شود. اسماعیل لطف الهی برادر این دانشجو می گوید: از روز پنجشنبه 20 دیماه، به تمام ارگان های مربوطه مراجعه کردیم، اما، کسی پاسخ نداد و ما کاملاً از وضعیت برادرم بی خبر بودیم. بعد از گذشت ۹ روز از بازداشت ابراهیم، شب سه شنبه به تاریخ ۲۵ دی ماه از اداره ستاد خبری سنندج به خانواده او اطلاع می دهند که پسرشان خود کشی کرده و برای گرفتن جنازه او به گورستان سنندج مراجعه کنند. به دنبال سخنان مسئول مربوط در ستاد خبری، خانواده ابراهیم به گورستان سنندج مراجعه می کنند تا جنازه را تحویل بگیرند. به گفته نیکبخت وکیل خانواده لطف الهی، "آنان ساعت 7 بعد از ظهر به محل گورستان می رسند که در آنجا با چندین اتومبیل نیروی انتظامی و تعداد قابل توجهی مامور مواجه می شوند. ماموران به آنها می گویند از ساعت 6 بعد از ظهر تا 7 صبح امکان دفن وجود ندارد و شما فردا صبح مراجعه کنید. در جریان این مراجعه، اجازه دیدن جسد هم به خانواده ابراهیم داده نمی شود. صبح روز 26 دی ماه قبل از ساعت 7 صبح، خانواده لطف الهی بار دیگر به گورستان مراجعه می کنند، به آنها گفته می شود که فرزندان شان ساعت 11 شب گذشته دفن شده و قبر را به آنها نشان می دهند". اسماعیل در این باره می گوید: در قبرستان مزاری را نشانمان دادند و گفتند

پیکر ابراهیم آنجا دفن است، در حالی که روی مزار را با بتون پوشانده بودند و ما اصلا نمی دانیم که آیا زیر آن خاک پیکر ابراهیم است یا نه؟

پس از آن، وزارت اطلاعات خانواده ابراهیم لطف الهی را تهدید می کند که اخبار مربوط به مرگ فرزندشان را منعکس نکنند. ماموران لباس شخصی نیز در نقاط مختلف شهر سنندج به طرز گسترده ای پراکنده می شوند تا هرگونه واکنش را زیر کنترل داشته باشند.

هنوز خبر مرگ ابراهیم لطف الهی، دانشجوی جوان سنندجی که به دست شکنجه گران جمهوری اسلامی در زندان به قتل رسید، جسم و جانم را می سوزاند که مرگ فرزند قبادی زندانی سیاسی دیگری که در شکنجه گاه های رژیم، تحت شکنجه نیروهای اداره اطلاعات کرمانشاه جان باخت، خبر از تکرار و تداوم فاجعه داد.

فرزاد قبادی تحت شکنجه بازجویان رژیم و به رغم اینکه در زمان بازداشت از وضعیت جسمانی مناسبی برخوردار بود به قتل رسید. بر روی بدن فرزاد به رغم شکستگی سر و دست، محل اصابت چندین گلوله نیز مشهود بوده است. پس از قتل این فعال سیاسی و در جهت ایجاد رعب و وحشت و جلوگیری از بازتاب ها و انتشار خبر مذکور، در تاریخ 86/10/16 نیروهای امنیتی اقدام به بازداشت "عطا قبادی" داماد بزرگ خانواده می نماید. سه روز بعد، در تاریخ 86/10/19 نیروهای امنیتی اقدام به بازداشت "فاروغ قبادی" برادر فرزاد قبادی می نمایند. و در نیمه شب همان روز نیز، برادر بزرگتر فرزاد را بازداشت می کنند.

به راستی آیا می توان شاهد اینهمه جنایات جمهوری اسلامی بود و آنگاه دچار تنگی نفس و خفقان نشد؟

خفقانی که امروز مرا در چنبره خود گرفته و راه نفس را بر من بسته است، همانند خفقانی است که در سال شصت فضای خانه و خیابان و شهر را در چنبره خود گرفته بود. و ما در آن سال، در آن روزها و ماه های پیش از دستگیری و بعد از آن، اضطراب و مرگ را در سال های زندان، در بازجویی و انفرادی، در شکنجه و تبعید، در میان اشک و آتش و خون، هر لحظه تجربه می کردیم. آنروزها لاجوردی ها یکه تاز شکنجه گاه های رژیم بودند و امروز سعید مرتضوی ها. آنروزها جانفشانان مبارزمان، در شکنجه گاه های رژیم، زیر تازیانه و شلاق در گمنامی و بی خبری جان می باختند و امروز فرزاد قبادی ها و ابراهیم لطف الهی، دانشجوی جوان سنندجی زیر شلاق و شکنجه ی مهدی ملا ولی با نام مستعار "هاتفی" - جانشین رئیس اطلاعات سنندج - به کام مرگ فرستاده می شود.

از آن روزگار تا کنون، کاروانی از جانباختگان زیر شلاق و شکنجه بازجویان جمهوری اسلامی به راه افتاده است که هنوز متوقف نشده است. اگر چه این کاروان هنوز در تداوم و استمرار است، اما به یقین در تداوم مبارزات رو به رشد کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان، ملیت های تحت ستم و توده های زحمتکش جامعه هر روز که می گذرد به نقطه پایانی خود نزدیکتر می شود. این تنها احساس من نیست. این فقط رویا و آرمان خواهی من نیست، این را واقعیت کنونی جامعه و روند رو به رشد مبارزه طبقاتی حاکم بر جامعه فریاد می زند. رفتارهای کنونی حاکمان جمهوری اسلامی و عدم کارایی سرکوب و شکنجه در جلوگیری از روند رو به رشد مبارزه طبقاتی در جامعه، نشانه هایی از شروع پر شدن ظرفیت سرکوب و کشتار رژیم در مواجهه با جنبش های اجتماعی ست.

چرا که هر پدیده ای ظرفیت معین و مشخصی را در ماهیت وجودی خود به همراه دارد و طبیعتاً جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نیست. آنچه در این روزها احساس خفقان سال های دهه شصت را در وجودم بازسازی کرده است، درست از منظر نگاه و پرسشگری بر ظرفیت کشتار، جنایت و سرکوبگری جمهوری اسلامی است. نه فقط بر ظرفیت این کشتار و ویرانگری، بلکه پایان آن نیز.

شرایط کنونی حاکم بر جامعه و واکنش های هیستریک نهادهای حکومتی در برخورد به حرکت های اعتراضی توده ها و جنبش های اجتماعی، نمادی از حرکت و روند تاریخی مبارزه طبقاتی از آغاز تا به امروز را بازتاب می دهد. این نماد اگرچه هنوز به حد کافی برجسته نیست، اگرچه هنوز از گسست و پراکندگی رنج می برد، اگرچه هنوز تا نبرد نهایی و خیزش همگانی توده ها علیه رژیم فاصله است، اما آنچنان به دور از واقعیت نیز نیست.

هرگاه که رژیم های سرکوبگر به نقطه ای از حیات خود می رسند، که بجز سرکوب و کشتار هیچ گزینه دیگری را در استمرار بقاء خود متصور نمی بینند، این بدان معناست که اعتماد به نفس خود را از دست داده اند. لذا در این مسیر تا بدانجا پیش می روند که دایره سرکوبشان آنچنان تنگ و تنگتر می گردد که از اضطراب و پریشانی سقوط، نزدیکترین "پاران" خود را نیز دشمن پنداشته و به سوی آنان نیز تیغ از نیام بیرون می کشند. و در ثانی اتفاقات و حوادث آنچنان شتابنده می آیند و می گذرند که فرصت ایستادن و تامل بر یکایک آن حوادث نیز از آدمی گرفته می شود.

اتفاقاتی که این روزها در ایران می گذرد، از آنچنان حدت و شتابی برخوردار هستند که هنوز فرصت پیدا نکرده ای از حیرت و شگفتی شنیدن یا خواندن خبری از مجموعه اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی بیرون بیایی، خبر جنایت دیگری، گرمی شریان های وجود آدمی را در زمهریر برودت خود بر پیشانی باز می نشاند.

با نگاهی به وضعیت موجود در ایران می توان به روشنی دید که، امروز دیگر صحبت از سرکوبی سازمان های سیاسی، مبارز و کمونیست درهنگامه سال های نخست دهه شصت نیست. امروز واقعیت دیگری در جامعه جاریست. آنروزها اگر سازمان های سیاسی به همراه هوادارانشان به بهانه مطالبات سیاسی و مبارزه با رژیم، دستگیر، زندان و در خطر شکنجه و مرگ بودند، اینک این کارگرانند که در پی اعتراض به بی حقوقی و دفاع از مطالبات سیاسی - اقتصادی شان، اخراج، دستگیر و به زندان و شکنجه گاه برده می شوند. این زنان جامعه هستند که در سرکوب و بی حقوقی محظ قرار دارند و جسم و جانیشان از چنگال های پاسداران، بسیجیان و نیروهای امنیتی رژیم، در خون نشسته است. اینک دانشجویانند که در دفاع از مطالبات صنفی - سیاسی شان و در گستره ای دیگر در دفاع از آزادی و سوسیالیست در شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، با شکنجه و مرگ دست به گریبانند. در کنار کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان زحمتکش جامعه هستند که در مقابل دفاع از خواست های مشروع خود از جمله تحقق " نظام هماهنگ پرداخت حقوق"، تبعید، اخراج و یا به زندان و بند کشیده می شوند. ملیت های تحت ستم ایران هستند که هر روزه با خطر کشتار، قطع دست و پا و یورش افسار گسیخته نیروهای سرکوبگر رژیم روبرو می شوند.

آنچه هم اکنون در جامعه به چشم می خورد، از اکثریت قریب به اتفاق توده ها، از هر قشر و گروه انسانی که در جامعه حضور دارند گرفته تا تمامی جنبش های اجتماعی، شرایط فشار، سرکوب و داغ و درفش جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند. هم اکنون کمتر خانه ای ست که زخم رژیم بر گرده صاحبان آن نقش نبسته باشد. کمتر کسی

ست که در خیابان و کارخانه، مدرسه و دانشگاه، و هرآن جایی که تجلیگاه زندگی اجتماعی باشد، توهین، تحقیر و سرکوبگری رژیم را لمس نکرده باشد.

در چنین فضایی از ظرفیت بالای کشتار و جنایتکاری جمهوری اسلامی، کارزار کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر جنبش های اجتماعی همچنان در تداوم و استمرار است. و طبیعتاً در جامعه ای که سرکوب و اختناق هر لحظه چنگال خود را بر گلو مردم و فعالین جنبش های اجتماعی بیشتر فرو می کند، استمرار مبارزه و ایستادن در مقابل سرکوبگری های جمهوری اسلامی بسیار ستودنی ست. خاصه مبارزه ای که با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و در دفاع از مطالبات کارگران و توده های زحمتکش جامعه باشد.

وقتی اینجا، در فراسوی مرزهای کشور، به دور از داغ و درفش و شکنجه، در فضای امن خانه، از آنچه هم اکنون بر توده های زحمتکش ایران می گذرد، احساس خفقان بر گلو انسان چنگ می اندازد، می توان شرایط دشوار مبارزه طبقاتی در درون جامعه را دریافت. می توان ایستادگی فعالین جنبش های اجتماعی را ستود. می توان بر پایداری رزمشان درود فرستاد و دستانشان را به گرمی فشرد و حتا رنجشان را رفیقانه به تقسیم نشست.

وقتی در چنین شرایطی به رغم این همه سرکوب، به رغم اینکه زندان و شکنجه و مرگ، تنها سلاح رژیم در مقابله با فعالین جنبش های اجتماعی است، این جنبش ها همچنان به پیش می تازند، می توان بر این باور بود که کارگران، زنان، دانشجویان و دیگر جنبش های اجتماعی، عزم کرده اند با گذشتن از وادی سرکوب و زندان و شکنجه، مبارزات خود را در گستره ای وسیع تر پی گرفته اند. مبارزاتی که بدون شک در استمرار و تداوم خود پایه های حکومت شورایی را استحکام بخشیده و بر ویرانه های این رژیم جهل و جنون و جنایت، آزادی، برابری و سوسیالیسم را متجلی خواهد ساخت.